



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۷ مهر ۱۴۰۳

موضوع جزئی: مسئله ۲-۲. بررسی ولایت پدر بر بالغه رشیده ثبیه - معنای ثبیه و باکره -

مصادف با: ۲۴ ربیع الاول ۱۴۴۶

کلام محقق خوبی - دلیل اول، دوم و سوم - بررسی دلیل اول

جلسه: ۵

سال هفتم

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره معنای ثیب و باکره بود؛ ما اقوال لغویین و انظار فقها را در این رابطه مطرح کردیم. معلوم شد همه این اقوال و انظار در چهار دسته قابل گنجاندن است؛ هم آنچه که در کتاب‌های لغت بیان شده و هم آنچه در کتب فقهی مطرح شده است. این چهار دسته عبارتند از:

۱. ثیب یا ثبیه به کسی می‌گویند که پرده بکارت در او زائل شده به هر دلیلی، چه ارادی و چه غیر ارادی، چه به دخول و چه به غیر دخول؛ مطلق زوال پرده بکارت موجب صدق عنوان ثیبوت می‌شود.
۲. ازدواج و نکاح به طریق شرعی و معتبر و مشروع موجب صدق عنوان ثیب بر زن می‌شود.
۳. اینکه دخول موجب صدق این عنوان است؛ یعنی زوال بکارت از طریق دخول، اعم از طریق معتبر شرعی یا وطی به شبهه یا حتی زنا.
۴. دخول به سبب نکاح موجب صدق عنوان ثیب است.

ملاحظه فرمودید هر یک از این انظار چهارگانه، هم در میان لغویین طرفدارانی دارد و هم در میان فقها. اما کدام یک از این معانی قابل قبول است؟ از این چهار معنا، ما کدام معنا را می‌توانیم بپذیریم؟

### یادآوری

مرحوم آقای خوبی معتقد است که باکره کسی است که لم یدخل بها و ثیب کسی است که دخل بها؛ یعنی اگر زنی مدخوله باشد، عنوان ثیب بر او صدق می‌کند اما اگر مدخوله نباشد، این عنوان بر او صادق نیست. قبل از اینکه ادله مرحوم آقای خوبی را در اینجا بیان کنیم، نکته‌ای را یادآوری می‌کنم.

گاهی در کلمات بین دو مطلب خلط می‌شود؛ من این را قبلاً اشاره کرده‌ام و الان هم تأکیداً یادآوری می‌کنم که توجه بفرمایید که ما وقتی می‌خواهیم از هر دلیلی اعم از آیه و روایت استظهار کنیم، آیا می‌خواهیم معنا و مفهوم باکره و ثبیه را استظهار کنیم یا قطع نظر حکمی که بر آن مترتب می‌شود، یا اینکه می‌خواهیم ببینیم چه محدوده‌ای موضوع برای اثبات ولایت یا سقوط ولایت پدر است. این مهم است؛ گاهی در برخی روایات به نوعی اشاره به معنای ثیب شده، اما مثلاً برای اینکه عدم ولایت پدر را بر ثیب ثابت کند، یک قیدی هم کنار آن ذکر کرده است. لذا عنایت بفرمایید که ما باید این دو مسئله را از هم تفکیک کنیم که معنا و مفهوم ثیب لزوماً مطابق با موضوع سقوط ولایت نیست. یعنی مثلاً بعضی قبول دارند که معنای ثیب، کسی است که بکارت او زائل شده اما می‌گویند براساس روایات، اگر می‌خواهد ولایت پدر از این زن ساقط شود، باید ازدواج هم کرده

باشد. حالا با ملاحظه این نکته‌ای که عرض کردیم، نظر مرحوم آقای خویی و دلیل آن را ذکر می‌کنیم.

### کلام محقق خویی

ایشان معتقد است که ثیب به کسی می‌گویند که دخول به او صورت نگرفته است و ملاک و معیار صدق عنوان ثیب را عدم دخول می‌دانند. معنای این سخن چیست؟ معنای این سخن آن است که اگر ازدواج کند و غیر مدخوله باشد، ثیب محسوب نمی‌شود؛ اگر بکارت او زائل شده باشد اما به غیر طریق دخول، باز هم ثیب محسوب نمی‌شود. چون تنها ملاک و معیار برای صدق این عنوان، این است که مدخول بها باشد. ایشان سه دلیل برای این ادعا ذکر کرده است:

### دلیل اول

دلیل اول، عرف و لغت است؛ ایشان ادعا می‌کند در لغت و در عرف، باکره را به معنای کسی دانسته‌اند که به او دخول صورت نگرفته باشد. تعبیر ایشان این است: «وَالَّذِي يَظْهَرُ مِنَ اللَّغَةِ وَيَسَاعِدُ عَلَيْهِ الْعَرَفُ أَنَّ الْبِكْرَةَ هِيَ الَّتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا». بکر کسی است که به او دخول صورت نگرفته و ثیب کسی است که به او دخول صورت گرفته است. پس دلیل اول ایشان استناد به لغت و عرف است.

### دلیل دوم

دلیل دوم، ضمیمه دو آیه است. آیه اول، آیه ۳۵ و ۳۶ سوره واقعه است: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً \* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا»، ما آنها را خلق کردیم (اشاره به حور العینی دارد که در بهشت در اختیار مؤمنین و اهل بهشت قرار می‌گیرد) به گونه‌ای که باکره باشند؛ یعنی این را یک خصوصیتی برای بهشتیان قرار داده است. بعد در آیه ۵۶ سوره الرحمن فرموده: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ»، اینجا در مقام بیان خصوصیات بهشت، می‌فرماید: در بهشت کسانی هستند (حور العین) که هیچ کسی به آنها دست نزده و آنها را لمس نکرده است. اساساً آنها را بکر به تمام معنا معرفی می‌کند. ایشان می‌گویند ضمیمه این دو آیه با یکدیگر و اینکه آیه دوم ناظر به آیه اول است و کأن دارد آن را تفسیر می‌کند، معنای بکر را برای ما روشن می‌کند. در آیه سوره واقعه فرمود ما اینها را بکر قرار دادیم و خلق کردیم؛ آنها را باکره آفریدیم. در آیه سوره الرحمن دارد ابکار را تفسیر می‌کند؛ چون ناظر به آن است، بنابراین معنایش این می‌شود که خصوصیت حورالعین آن است که باکره هستند، یعنی کسی آنها را لمس نکرده است. لمس حورالعین به معنای این است که دخول به آنها صورت نگرفته است؛ یعنی با آنها نزدیکی و مجامعت نداشته است؛ منظور این نیست که دستشان به آنها نخورده است؛ آن که اهمیتی ندارد. این آیه در واقع می‌خواهد بگوید خداوند متعال برای مؤمنان و متقیان در بهشت حورالعین قرار می‌دهد که به هیچ وجه استمتاعی از آنها صورت نگرفته است؛ طبیعتاً استمتاع در اینجا یعنی همان نزدیکی و مباشرت و مجامعت است.

### دلیل سوم

دلیل سوم، روایت علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُزَوَّجَ ابْنَتَهُ بِغَيْرِ إِذْنِهَا قَالَ نَعَمْ لَيْسَ يَكُونُ لِلْوَالِدِ أَمْرٌ إِلَّا أَنْ تَكُونَ امْرَأَةً قَدْ دَخِلَ بِهَا قَبْلَ ذَلِكَ فَتِلْكَ لَا يَجُوزُ نِكَاحُهَا إِلَّا أَنْ تُسْتَأْمَرَ»<sup>۱</sup> طبق این روایت، علی بن جعفر می‌گوید از برادرم موسی بن جعفر (ع) پرسیدم از مردی که می‌خواهد دخترش را بدون اذن و بدون آگاهی و رضایت او شوهر بدهد؛ می‌خواهد بدون اجازه او این دختر را به زوجیت مردی در بیاورد؛ آیا مرد می‌تواند دخترش را بدون اذن دختر

۱. وسائل، ج ۲۰، ص ۲۸۶؛ مسائل علی بن جعفر، ص ۱۱۲.

به همسری یک مردی دریاورد؟ امام(ع) فرمود: بله، می‌تواند؛ فرزند در مقابل پدر اختیار ندارد و پدرش می‌تواند این کار را بکند؛ بعد حضرت استثنا می‌کند و می‌فرماید: الا اینکه آن دختری که می‌خواهد او را بدون اجازه او به همسری دیگری در بیاورد مدخوله باشد، در این صورت لایجوز نکاحها مگر اینکه از او استیذان شود؛ از او طلب شود و پرسیده شود که آیا تو حاضری که به زوجیت فلانی دریاویی؟ آن وقت اگر اجازه داد، می‌تواند و الا نه.

ایشان معتقد است که این روایت تقریباً صریح است در اینکه ثیبوت ملاک استقلال دختر است در امر نکاح. به علاوه، کأن امام(ع) دارد ثیب را معنا می‌کند. یعنی هم دارد ثیب را معنا می‌کند و هم حکم استقلال دختر یا به تعبیر دیگر سقوط ولایت پدر را مترتب کرده بر کسی که مدخول بها نباشد. این محصل دلیل ایشان است.<sup>۱</sup>

به نظر ایشان این روایت صحیح است؛ چون روایات «مسائل علی بن جعفر» را صحیح می‌داند. اما اینکه آقای خوبی به طور کلی روایات مذکور در کتاب مسائل علی بن جعفر را صحیح می‌داند، به جهت دو مطلب است:

یکی اینکه مرحوم صاحب وسائل در خاتمه کتاب وسائل، طرق معتبری را به شیخ طوسی نقل کرده است؛ یعنی طرق صاحب وسائل تا شیخ طوسی، طرق معتبری است.

مطلب دوم اینکه خود شیخ طوسی هم تا کتاب علی بن جعفر، طرق صحیح دارد؛ یعنی کأن بخشی از واسطه‌ها از صاحب وسائل شیخ حرعاملی تا شیخ طوسی، طرق معتبری است؛ بخشی از این طریق صحیح است. از شیخ طوسی تا کتاب مسائل علی بن جعفر هم طرق معتبری دارد.

اینها حاکی از این است که روایات مذکور در کتاب مسائل علی بن جعفر صحیح است؛ لذا به نظر ایشان تمام روایات مسائل علی بن جعفر صحیح است. از نظر دلالت هم به نظر مرحوم آقای خوبی این روایت دلالت می‌کند که بکر یعنی کسی که مدخول بها نیست؛ باکره زنی است که به او دخول صورت نگرفته است و ثیب یا ثبیه کسی است که مدخول بها واقع شده است.

ما باید ببینیم آیا این سه دلیل قابل قبول است یا نه.

#### بررسی دلیل اول

دلیل اول، نظر اهل لغت است که یساعده العرف. شما نظر لغویین را ملاحظه فرمودید؛ ما برای هر یک از آن چهار نظر، یک یا دو نمونه برای شما نقل کردیم؛ ملاحظه کردید که نظر لغویین متفاوت است. مثلاً در کتاب المصباح المنیر گفته شده ثبیه به زنی می‌گویند که ازدواج نکرده است؛ همان مطلبی که صاحب عروه مرحوم سید آن را پذیرفته است. صاحب عروه شاید در این جهت به قول مرحوم آقای حکیم متفرد باشد؛ از میان فقها کسی که می‌گوید باکره یعنی زنی که ازدواج نکرده و ثیب یعنی زنی که ازدواج کرده و از زوج برگشته، حالا یا به موت شوهر یا با طلاق؛ زن بیوه که در فارسی معروف است. بعضی مثل صحاح اللغة نظرشان بر این بود که ملاک دخول و عدم خول است؛ برخی دخول و ازدواج و برخی صرفاً زوال پرده بکارت.

ما در این میانه، با این تفاوتی که آراء اهل لغت پیدا کرده، این همه مختلف و متنوع حرف زده‌اند، باید چه کنیم؟ آیا می‌توانیم مثلاً شاهی بیاوریم بر اینکه اهل لغت مثلاً این نظر را بیشتر پذیرفته‌اند. البته شاید در گام اول بتوانیم بگوییم دو ملاک و معیار از آن چهار ملاک، در میان لغویین شهرت بیشتری دارد؛ یعنی کتاب‌های قدیمی و اصلی لغت، بیشتر این دو نظر را ذکر کرده و

۱. المبانی فی شرح العروة، کتاب النکاح، موسوعه مرحوم آقای خوبی، ج ۳۳، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

پذیرفته‌اند؛ یکی اینکه ملاک برای صدق عنوان ثبوت، زوال پرده بکارت است. برخی هم مسئله دخول را مطرح کرده‌اند. عمدتاً بیشتر حول این دو معنا دُور می‌زند.

اما اگر ما بخواهیم یک نتیجه‌گیری کنیم، چه‌بسا بتوانیم با یک شاخص نتیجه بگیریم و آن این است که گاهی نمونه‌ها و مصادیقی که در کتاب‌های لغت ذکر می‌شود، به عنوان مصداق غالبی آن مفهوم است نه اینکه مساوق با آن مفهوم باشد. اینجا هر دو اینها ادعا شده است؛ کسی ممکن است بگوید معنای ثیب از نظر لغت آن زنی است که پرده بکارت او زائل شده است؛ زوال الغشاء و آن پرده‌ای که به طور طبیعی وجود دارد. آن وقت اگر سؤال کنیم که چرا در بعضی از کتاب‌های لغت، ثیب را تفسیر کرده‌اند به زنی که مدخول بها است، می‌گویند چون غالباً زوال بکارت در زنان به این سبب صورت می‌گیرد، آن را گفته‌اند؛ یعنی توجیه می‌کنند کلام آن دسته از لغویین را که ثیب را به معنای کسی دانسته‌اند که دخول به او صورت گرفته است. می‌گویند این مصداق غالبی است برای ازاله بکارت؛ چون غالباً و به نحو متعارف ازاله بکارت توسط دخول صورت می‌گیرد، اینها گفته‌اند ثیب یعنی کسی که مدخول بها باشد، و الا این خصوصیت ندارد. اگر این پرده به غیر این سبب هم از بین برود، باکره محسوب نمی‌شود. مثلاً کسی در اثر ورزش یا تحرکات بدنی سنگین، این پرده را از دست بدهد، او هم باکره نیست. مرحوم آقای حکیم معتقد است که باکره به دختری می‌گویند که پرده بکارت در او وجود دارد و ثیب به کسی می‌گویند که پرده بکارت در او از بین رفته است، هر چند به سبب غیر متعارف مثل پریدن یا امثال آنها باشد.<sup>۱</sup> پس اینکه شما می‌بینید باکره در برخی کتاب‌ها و عبارات به غیر مدخوله تفسیر شده، برای این است که غیر مدخوله از مصادیق متعارف باکره است. یعنی متعارف این است که بکارت با دخول از بین می‌رود.

در مقابل، یک عده می‌گویند معنای ثیب یعنی مدخول بها، و اینکه می‌بینید برخی ثیب را به معنای این دانسته‌اند که پرده بکارتش زائل شده، چون غالباً با دخول پرده بکارت زائل می‌شود، آمده‌اند ثیب را به معنای چنین کسی دانسته‌اند.

اصل این حرف درست است؛ اینکه اهل لغت چه‌بسا در مقام تبیین معنای یک واژه به مصادیق غالبی آن اشاره می‌کنند، قابل انکار نیست. خیلی فرق می‌کند که ما یک لفظی را مساوق مصداق غالبی بدانیم یا اینکه معنای دیگری برای آن قائل باشیم و آن را مصداق غالبی محسوب کنیم. در این موارد چه باید کرد؟ واقع این است که با توجه به همسانی نظر عرف با اهل لغت، باید به سراغ عرف برویم و ببینیم عرف ثیب را به چه کسی اطلاق می‌کنند، آیا زنی که پرده بکارت ندارد یا زنی که دخول به او صورت گرفته است؛ عرف کدام را باکره می‌گوید؟ یعنی ازدواج نکرده یا پرده‌اش زائل نشده یا دخول به او صورت نگرفته یا ازدواج نکرده و دخولی هم نسبت به او واقع نشده است؟

سؤال:

استاد: همین ممکن است در جاهای مختلف، متفاوت باشد.

واقعاً نتیجه‌گیری مشکل است؛ عرض کردم مثلاً مرحوم آقای حکیم صریحاً می‌گوید این به معنای زوال پرده بکارت است؛ اگر هم مسئله دخول مطرح شده، چون غالباً به این سبب واقع می‌شود. نقطه مقابل این هم کسانی را داریم؛ ملاحظه فرمودید مرحوم آقای خوبی ملاک را دخول قرار داده است. قهراً ایشان در مقام توجیه برای نظر کسانی که زوال پرده بکارت را معیار

قرار داده‌اند، باید بگویند چون غالباً دخول به آن طریق صورت می‌گیرد ... تأملی راجع به این دو نظر داشته باشید تا در جلسه آینده جمع‌بندی را عرض کنم؛ بعد هم آن دو دلیل دیگر مرحوم آقای خویی را بررسی کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»